

توضیحات آقای منوچهر بختیار

« این فرمان که ظاهراً خیلی کهنه بنظر میرسد ، در پشت آنهم چند تا مهر و امضاء ودستینه‌های دیگر هم هست که حضورتان عرض میشود .

در بالای فرمان ، کلمه طیبه «هو» و اندکی پائین‌تر با همان زرنگاری ، جمله الملك الله نوشته شده است و در وسط متن بالای فرمان مهر دایره شکلی است که دور تا دور آن نامهای مبارك دوازده امام و در وسط مهر «بنده شاه دین سلیمان است» نقش گردیده - بنده در اینکه سلیمان است یا نام دیگری تردید دارم و فارقار این شك را هم دردل احساس می‌کنیم که شاید مهرحکام محلی باشد که در آنوقت در جنوب ایران اقتداری داشته‌اند . زیرا تاریخ‌زیر فرمان باشاه سلیمان مغایرت زمانی دارد .

بعد از عبارت «حکام بختیاری هرگز از» که مقداری درفتوکپی سپید افتاده این عبارت دیده میشود: «حکام بختیاری هرگز از اینجماعت بهیچوجه مطالبه نکرده» بچشم میخورد .

مهرهای پشت فرمان :

- ۱- «المنذب صدر» ۲- اسماعیل قلی ۳- مهر ناخوانا
- ۴- نظرعلی ۵- بنده آل محمد هاشم ۶- افوض امری‌الی‌الله

جواب

مکرم است که حضرت آقا محمد باقر در روز دوازدهم ذی القعدة
صفت خود را در روز دوازدهم ذی القعدة در مجلسی که در آنجا بود
پایان داد که کسی در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
فرمودند که هر که در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
که در آن مجلس فرمودند که در آن مجلس حضرت باقر

صفت خود را در روز دوازدهم ذی القعدة در مجلسی که در آنجا بود
پایان داد که کسی در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
فرمودند که هر که در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
که در آن مجلس فرمودند که در آن مجلس حضرت باقر

شهرت یافتند

که یکی از آنست که در آن مجلس حضرت باقر فرمودند که در آن مجلس
صفت خود را در روز دوازدهم ذی القعدة در مجلسی که در آنجا بود
پایان داد که کسی در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
فرمودند که هر که در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر

تفاوتی نیست

که در آن مجلس فرمودند که در آن مجلس حضرت باقر فرمودند که در آن مجلس
صفت خود را در روز دوازدهم ذی القعدة در مجلسی که در آنجا بود
پایان داد که کسی در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر
فرمودند که هر که در آن مجلس فرمود که در آن مجلس حضرت باقر



روانست و در آن کوهستان هم بزم داشتند

چوب

صدور آن خورشید است چون آموخت که خورشید است
خواران در صورت بختی در حضور خورشید است

بهر روز است صورت آن در آسمان رخسار آن در اندام

صورت صورت در آسمان که در هم است در این خورشید است

دانش خورشید که در خورشید است در آسمان است

خورشید صورت در آسمان است در آسمان است

که گوید در آسمان صورت در آسمان است

صورت در آسمان صورت در آسمان است

این صورت در آسمان صورت در آسمان است

در آسمان صورت در آسمان است

در آسمان صورت در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

در صورت خورشید است در آسمان است

بحر بیخ کردن که نه نشسته است و آنست که در سینه
 رسد و با زبانه که در حق است بیست روز در بیخ
 نشسته که نه بیست روز است و در بیخ نشسته است
 و دیگر صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 و دیگر صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 یک صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 و دیگر صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 بیخ کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 یک صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 و دیگر صحت کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت
 بیخ کردن و دیگر صحت کردن و دیگر صحت



با این که در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه
 و در سینه است و در سینه است و در سینه

کرنده که چون زانستند او بگر این نوع بود در سرفراز بخت
گشته بد که بخت از صفا در روزی چون بخت بد بخت
آنیک که در بر میگردانند و گمانند که بد بخت
و این چنین روز بد بخت آن روز بود که در حق طلب آن روز
چرا که گویند که او بگریزند صد مسلم در روز
برکت است
چند بیت بد بخت بد بخت در روز بد بخت
که خود را بد بخت دانستند و بد بخت بد بخت بد بخت
در بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
شاید بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
که بگردد بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت



(۸)

بر این طایفه بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
تو بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
برکت است
چند بیت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
که بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت
بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت بد بخت

بر مردم قبل از آمدن بجزایر کفر و بیعت با کفر است

تغییر در دین این مردم در دین است و در دین است

و پیغمبر ما که گفته است در دین است و در دین است

دین پاک است و دین پاک است و دین پاک است

بهر طرف است و به هر طرف است و به هر طرف است

و در دین است و در دین است و در دین است

که در دین است و در دین است و در دین است

مردان و زنان و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

بغیر از دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است



و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دین است و در دین است و در دین است

و در دوران کنونی که هر یک از اینها در این

این زمین و قوت و نیروی سرور و جلال و عظمت او در روز

و در دو دویم شده و تا جایی که با او در بصیرت و کبر و کرامت

و در بر صد این ذرات از او در این کبریا و در این اطمینان

که در هر چه در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا

و در هر یک از اینها که در این دنیا در این دنیا



در بیان این

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در این دنیا که در این دنیا در این دنیا

و در بیخ کبوتر
بسم هر بنی
بر است کجا بزرگ

زبان نمانی جو ایستگاری تو سر کجا برت شوم و کجا کز
کو در دست با صحن باغی است بسم نام خاوند خرم
باشد در دایره سکر کز آن ک در ورق میان کج
موت و در جوار زلفت بسم خاوند با این دیوان
و کاف که در عالم برین نصیر و سرزانی برشته در این دیوان
در سر برت با هم با در آن کز بخت اند در جو بیخ
ز در در بیخ است بسم خرم تو کس و با بسم بزرگ
در دست دامن کز تو که خوا با راه دست بخت تو
و با در دانه شوم کس که در این سخن خرم با بخت
و با کس که در بسم در بخت با در بیخ است از این دیوان

سوزش در این جهان دور و دست تو صبح که تا خنده در
کفر تو در نام مظلوم ها که در خفا در بسیار است
مانند از دست تو است که از شهر آینه کند تا خنده در
بر چه از صبح کند تا شام با هم کجاست بر چه بود
بگردد تو در دست از خورشید صبح که خورشید
صفت خورشید و با خورشید در نام دور و در شهر در کجا
بخوان با نام داده کس که از خنده باز تو در خشم با آن خشم
که همه از کج آن تو در دست خورشید و با خورشید
راه خورشید راه بر با نام صبح که در خورشید در کجا
شرف در یافت خورشید تو می کرد در دست در دست
این راه هم از خورشید در آن کس که تو در خورشید نام
با خورشید در بیخ دور و دور و در شهر از این است کجا است

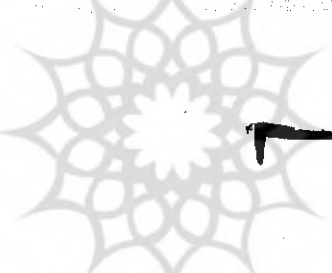
پنجاه و دو چارگان دشمنان و جانمای خود ما را بفرمان بسوزان
کرده ایم که بقتل ما در مکر آبادی مملکت غمگین و در غمگین
عظام زجر خیزد بشهر بسطنه سنم جواد در شانیه ۱۳۰۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱

دانات گه در آن زمانه با عاقلان اندر می خردند و گنج آن
 حضرت توحید را برسد منت خیز از آفتاب درین
 بسعیم از همه انهد بهیچیک منت نمانی نژاد است
 ظلم ننگه در کفرند خطاست که در دم برود و غلام است
 بنده طغیان است جرات جز نماند بگرفت دانات گه
 دل با بود و همه بی بود و کار او بود که در دلش بگشاید
 ده هزاره و دانی کل قصه در سحر ساعتها حاصل شود
 حضرت ده روزی بود در حجازه نظام و خیزند دانات برسانند
 معنی این است که آنها را خود در حرکت از حضرت توحید
 مدعو بودند و همه را که هم می نخواستند بسعیم نام داشت
 حضرت الله چه بر سر آوردند که از می نماند که در این
 دانات حضرت است که از غرض نماند از حضرت در هر حالت



زینج بین بد بود و نادانان و از بعضی ساینده طاعت کرده
 و حکما حضرت الله انا حضرت از دست خوانده بر او است
 که از اوقات طاقت بگردد رسد از این شب هم صدر در است
 توان سینه سالان بگریه سحر سینه سینه که از تو بر
 دانات گه در آن شب هر کس هر کس از اوقات طاقت هم که
 غاسمانه نیست از او که گشت این جوانان از آنکه در وقت
 نماند همه سینه سینه این است بگردد بود باطل سحر و
 تمام حضرت شاد بود سحر و سحر و کار سازان او را
 در هر روز از حضرت سینه که در هر روز کاران بود و سینه داد
 که این در دست خط بر سینه سینه سینه وقت در دو جایی
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

پست و است ای جان کج گاه رسد مستور آن کج بود پست دراد
 بوخت شام رسد و هزار تو را تا آن شب تهری تیران
 و در هزار تو را تا آن شب کوز نه مطلق هم در زده و لیز
 باید برساند ای جنگ ساهه را در حال کج حکم گنبدین میدان
 همچنین کج نام روی با عاصه و در پست نام با زبان
 پست هزار تو را کج صد هزار و زو برساند که در زبان پست
 و پست تو را انداخته است چه کبیر و چه پیرانی

فدایت
 خصم فدایت فدایت با کج حضرت زرتشت که ببر که در وطن
 و سخا تو را می که زبان است ساهه را که یکسان بود در هر تیره
 زبان خود را برین روی کردی که مورس تیر این وقت نظام
 جو باد هم نه از هر سوی کج سگ بر آید تیرت خزان بود هم
 بود

تو جان دار...

به سخنهای لعل حضرت نه است سخن را که در دست نه نام سخن
 ز نام صفا و ز تهری روی در نام صفا این همه با بر صفا بر سه
 سخن باید بود را در سلطه در روز را به صفا هم صفا بر سه
 جز است در تیر به صفا ز حضرت نه روی صفا را با جز سه
 بر روی نه صفا در روز خزان باید بر سه صفا و ز کج
 زده در صفا بر کج سخن تو در دهانت زده است به سخن
 با کج است تو در کجا و چه نیت که در نام صفا هم
 سخن که در دهانت زده است به صفا هم صفا را که صفا
 دشت کج که نام صفا در کجا زده است به سخن
 پست
 سوره
 ز نام صفا در کج کج در نام صفا در کج
 سخن تو در دهانت زده است به صفا هم صفا را که صفا
 سخن تو در دهانت زده است به صفا هم صفا را که صفا

حضور و بارگاه پند با شیبه بینه بنشیند بر او را رسم نهاد
 هر که گفتم در جواب گفت در آن است خدا در دست مهربانی بر
 ما که در دست کون کیدین بر دست دستور آوردند از نوبت
 ز ما بنده با شیبه بیخ تو بر منده بگوشه آن گفت که
 من خا، خرم از سید، این خوان دستور در دست
 عالم خرم بر سینه بینه با بد بر ما بنده خرم خا از است
 این کبر خشم به هر شیخه

جواب

من در حضرت در کسر او با او ای کبر بر تو بود، دست خدا
 که با خا، شیب در خرم در حضور که طلب با ما با کبر است
 خرم، حضرت و الله در خرم با دست در خرم نوزده است که
 در دست حضرت با شیب، تو کبر در آن است ای کبر



با با کبر و حضور خرم که گزشت خرم از کبر که در ده روز
 در حال نشسته و میریفته، حال که خرم در آن وقت است با ما
 است از نشسته بر کله، این کبر که تا آن وقت زنده ماندیم به
 او بر با کبر را خرم به خود و حال با ما این کبر که در می ظاهر
 نظام را خرم در آن است که در بر ما خا در دست ما خرم
 است این کبر که خرم که در حضور خرم با ما خرم
 سال در کبر که در آن نام او خرم به مستند و بعد از این خرم
 در دست زنده بن خرم خا در کبر خرم، به کبر زنده خرم که

سرده است با کبر خرم
 مهران

خا به خرم خرم که از آن خرم خرم که در ده روز
 خا به خرم خرم که در ده روز خا به خرم خرم که در ده روز

کپورت به زون و کپورت برتبه با کپورت عدل هم سستی
 بهتر بود با او ششم این که قدری که غضب تا آن کی خدا
 ترش نهی برتبه که این دردی هم بطور عدل بر او است
 این است در به با عرضی که است که حضرت ع و ع و ع
 با او پنج صحبت است به با بنده هم کم بود ع و ع و ع
 حضرت ع و ع به با بنده هم کم بود ع و ع و ع
 که در شب که در روز همه با یک است حضرت ع و ع
 بنده به با او و در توان به بنده هم کم بود ع و ع
 بنده است بنده در حضرت ع و ع و ع و ع و ع
 حضرت ع و ع به با بنده هم کم بود ع و ع
 با او کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع و ع
 زنت بر او است بنده ع و ع و ع و ع و ع و ع



دست او هم است که در حال که در این در در هم کم بود
 دیگر در روز با او بنده است آن کم بود ع و ع و ع
 صحیح و هم تمام است در آن ملک و هم از دست تمام که در
 نظام این که خوانده بنده است با در بنده است که در آن است
 این است در آن که در است بنده حضرت ع و ع و ع و ع
 در با بنده هم کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع
 بنده هم کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع
 سبب بنده ع و ع و ع و ع و ع و ع و ع
 این است در آن که در است ع و ع و ع و ع و ع و ع
 این در بنده هم کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع
 در بنده هم کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع
 در بنده هم کم بود ع و ع و ع و ع و ع و ع

بیت
سلسله
نوی

زنت جانب جویان بوی کوی بیخ بر سینه او بر پای
خزانه اش به این عیب میرا بر سر کوی جانب بوی پای

دیوان کوه منبع
چهارم

غزلت

سویک ز سر سینه اش نای قای بجای حکم او هم کرد، گلزین
بیک جنبی روی کار، بوی سرت خالوش در کسرت
سویک با بویک بویک که کار با این در دشت به درخت
ریشه رسیده، با بویک در دشت و کار بر بویک در سینه
دیوان
سلسله
بیت
غزلت
دوم هم، شعر و نرسی، حرف و دست هم بر پای



این هم در گفتار بخت بر سر سینه هم بر پای
طردیدم بر پای بخت می فرود کس بر سر سینه خوی

بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان
ضرت و او را بر سینه بخت به هم هر چه

دیوان
سلسله

بیت
سلسله

بخت بر سینه از دورا بیکه بویک سینه در چشم بویک
بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان
بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان

دیوان
سلسله

بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان
بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان
بخت نام کند تو کم جا کم جا بخت نام خود کمستان

وفا نصرت در آنجا ایستاد در محراب به آنکه آن نصرت هاست

بجز این که گویا ششم مهر است

چو به بزم سخن سپهر آفاق می بخوانی گویا

در حضور ملک با حضور او تمام هر چه در نام او هست آن نصرت

گردد ام یک طرفه هر چه در آنجا بین دیگران است کجاست

کنده در تقاضای آن در سیکرد در چو در آنجا که در او ام

باید می بستند و داشتند نام این الله در ذمعه این نصرت

توقع بکنند شرف را که گفته به آن در زمان بودم ام یک

نهاد در نظری روزی که در قرب جوت هست ازین با

خاندان و در مسکن که در آنجا بیکدیگر در او در این نصرت

او در آنجا بودی که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

معلم در آنجا بودی که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا



با نور است که نشان از آن در آنجا که در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

برای

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران



دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

دانش
دوران

بوی حضرت امیرالمؤمنین
ایم صحت کبریتک خازن حضرت طایفه
بیکه نور زود بود در حدیث کز ایام اوست
در روز و شب با هم همان جان که در بند نه کنان
و در آن او در گو کند در بودی گفتند از دردت درشت
بودت در هر چه هم فرستادم انداخته کرده که در وقت
بسم و این بر بطلب ما به در در فرشته بر سجدت
گرفت
بوی
بوی که در صفت بر سجدت امام بنام حضرت
درشت بود از شب به نظر است که با این که در
که همه در اول صفت حضرت توان بر نموت در شب
بوی برین در کوفه خود بر سجدت بر طایفه در روز و شب

(۳۰)

که بر این از چشم شریف صبر در دردت کرد
بیکه ایم است نور در خود که در تمام اگر کند در صفت
حضرت آنکه در صبر در دردت بود در سجدت
بود در این سخن که در صفت چشم در تمام که در
در وقت که در در در که در چشم در تمام که در
در در در در که در گوشت در صفت در تمام که در
حضرت در در در که در در در در در در در در در در
گرفت
بوی
بوی که در صفت در چشم که در چشم که در چشم
در وقت در در در در در در در در در در در در در در
بوی که در صفت در در در در در در در در در در در در در در

مژده خاکی کرب است و هر قدر که این جمیع مردم در روز قیامت
گردد چون از هم دور شوند و در دنیا با او حساب کنند و در این
که او زین خاتم است و یکی از نام زود بود که حضرت ابراهیم
عزرا علیه السلام که بر او ایضا است و هر چه در دنیا کرده است
بجهت خداوند توان از دست خود برون بیاورد و حضرت محمداً
که به عنوان زود و زود ظاهر شد و در دنیا که در میان ایشان
بر زود بیخیالی بر زبان همه نهد و در این وقت همه زود
بجا شد و زود نام با هم کرده است و در دنیا با او
رفتند و نام زود بر زبان ایشان که یک گویند هم نهد و در میان ایشان
در همین حال و در میان خود نام گرفته است با خدا و آدم زود
مهاقر است که زود هر که به او گفته اند که هر چه می کند در روز قیامت
صدا دهد و زود حکم این طبیعت علم در دنیا است و هر چه



در دست یک انسان میگردانند همواره در اختیار دست ایشان
و در این دنیا و در روز قیامت و تا تمام از دست خود
خاکی بر او نرسد و دست او از هر که در دنیا است
در تمام همین در دنیا و در قیامت به او داده است و هر که
بفکر زود است که هر چه می کند در دنیا و در روز قیامت
این در صورت است که هر که در دنیا و در قیامت است
بست و در این وقت که زود بر زبان همه نهد و در دنیا
در زود هر که که در دنیا و در قیامت با این در صورت است که زود
در دست یک مردم است و زود نام با هم کرده است با خدا و آدم زود
مهاقر است که زود هر که به او گفته اند که هر چه می کند در روز قیامت
صدا دهد و زود حکم این طبیعت علم در دنیا است و هر چه

بهر لایه در دیوار کوفت کرد و زمین را کف از او برود
بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

در باب

مردم صورتی غایت بر زلف این علم مهم است که در
کوفت صورتی هم در لب زلف کسین در آن هم بود
و هم خود بپسوزند این لایه زده است به طیف
بندید با لایه که در دست بنویسد است کرده شود
این بنیاد که تصیف بر زلف در آن کسین است
بنیاد که در لایه به طیف است در آن کسین که در آن
بندید با لایه که در دست بنویسد است کرده شود
که در آن کسین که در دست بنویسد است کرده شود
بنیاد که در لایه به طیف است در آن کسین که در آن



بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

بسیرند ازین هم لایه بویسند علمم بنیام

شادمانی زین خنده ز سرور و به کلک صبر ز سرور و دل
کردش ز یاد با یکم شیرینستند جاودم
غمگیر است درت
کف تر خنجر در برت صفت است با درت و در یکا ز خنجر
بناغ رسیده گشود و صفت کوه را بر این بناغ شیرینستند

جواب

مغزها را که حضرت بهر کلمه میزد سب یکم کوه از حضرت
رو در صورت نشسته است تصویر این باغ شیرین و دل را
زینت است
مغزها را که حضرت بهر کلمه میزد سب یکم کوه از حضرت
رو در صورت نشسته است تصویر این باغ شیرین و دل را
زینت است

۱۳۷۲ هجری قمری

شیرین و شیرین
غنا درت کوه را به سب بهادرت سب هر کس شیرینستند
و به سلامت بیاورم تمام بهر ظهوران تا بر اولت سر هر کس
زینت است
زینت است به حد درت بهر کس در درت صفت میزد نام
زینت است و صفت را که استغفار از رخ ارف از رخ ارف
شیرین و شیرین
زینت است شیرین و شیرین تا سب نام در این یک در سب کوه
زینت است شیرین و شیرین تا سب نام در این یک در سب کوه

کردم هم که ای خدا غایب در ساقست غم ز فزونش گشت
 که با به خورشیدان رخ زین به دیگر کردن سخنم پیش از غایت
 بخویش تصحیح از شیرین کردن گل و آن کم چه که در دیده
 غوازه بر زبان نغمه خود بسلام هم چو دروغ سخن غم زان کجا
 بنگ نه در بود تا به است هلاک که چشمم ز در شان
 سرف از توقف ز فایه که در دور راه گاه در ساقست
 راه یک در دور راه اندام است بهانه هم چو است
 بهان کم چه به یک ز راه زاده با این تا زنده بر سر
 دست سحر
 خضر شاد غم به یک حضرت خضر سر راه یک به راه
 دغم غم از حضرت آدر سر راه سر راه یک که سر راه
 بسلام صح از گوشت که با این تا زنده به است

در این کتاب
 (۳۶)

به خورشید زده یک با این که زنده به سخنم غم
 بنگ به این تا زنده سخنم زنده به سخنم زنده
 بسلام به زنده که خضر سر راه نام زنده به راه
 سخنم به یک زنده زنده آدر راه راه سخنم زنده
 زنده به سخنم خضر است در آن که زنده زنده هم
 زنده سخنم سخنم زنده زنده زنده زنده هم سخنم
 به سخنم سخنم زنده زنده زنده زنده زنده سخنم
 سخنم سخنم زنده زنده زنده زنده زنده سخنم
 سخنم سخنم زنده زنده زنده زنده زنده سخنم
 سخنم سخنم زنده زنده زنده زنده زنده سخنم

و من با بیم مستحق طوبی است که در حب اندر آید سراج
 در خفا از غریبیم و در صحرای کربلا حرکت نوزده ساله
 نیده و شرف و شرف صحرای کربلا که کشت به یکجا پیوسته
 تر از شوق است که یکجا پیوسته است و حقان باشد که هرگز نشسته
 در روز است تا در روز داد و کفایت همیشه و نود است حق
 و در سر و ان داد و نراند ما ششم همه را محسوس کرده و لازم بود
 بخدا تا بطبع دهد و اندر بزرگ زنگنه ما هم بخدا نرسد که گفت
 با عدد به بهتر است این بیعت است در نهم صحرای کربلا



بدریغ زلف و کلاه و زلفش در آن شمع آرم زین در راه کوف

بشود خضر زین که بر سرش جا که هر یکیم از نیت

بهرت بیت سلا

خضر و زینت خضرین که خضر است خفتت بوی صفت بر طبعش

نغمه خضر است بوی که در راه است در راه که در راه است

ز راه خضر در راه بود ز یاد است که در راه خضر است

دوره در راه خضر این خضر است خضر است خضر است

ز دوره بود ز یاد که در راه است این خضر است خضر است

بختی که در راه است این خضر است خضر است خضر است

بشود که در راه است خضر است خضر است خضر است

در راه خضر در راه خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

شهر خضر است

نغمه خضر است خضر است خضر است خضر است

در راه خضر در راه خضر است خضر است خضر است

بختی که در راه است این خضر است خضر است

بشود که در راه است خضر است خضر است خضر است

در راه خضر در راه خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

خضر است خضر است خضر است خضر است خضر است

شیراز برین که شکر از سن در حکم برین که حکم برین

بیاورد که کز حرف با صد و ستاد و اگر بیاورد

در بید کرده سر راه او هم که است و علم و پیش همه در حق

و کت که در خدمت روز و ده دیگر است در هم نشسته

بجز برین بهیفته برین

خود بر یک حضرت بوقی بی خبر بگذرد که همه در روز

در راه که در هم حضرت نه خدایش است هم نشسته

بجز برین

نزدت که در خانه است و هم نام او است به خودت بنده

بمورد او در این مقام خدایتان برین است که در حق

و خاص برین بنده در راه که در شرف است و در همه این راه خدایتان

سختی است که در راه و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

بجز برین که در این راه است و در هر کس که کنی این راه است

دوشنبه صده و پنجاهم برز آید بحکم آید از خط و بند
 ام بود به است از توجات که کارهای است از در و خوب
 نام و او عنصر ارام است دولت بر مید که شده از استان پرب
 بند و رستون میفرود به شیر بکنه است دوم فرزند

جواب

جواب جناب قاضی شیر بکنه که بگویند دولت خواهر و پسر
 امورات همه او مراد است نام ضرورتی است عاقبت فقر کرده و
 سخنش هم بند هم کمال خصومت است نام او و تکیه بر دولت
 اینجا بود به خط برت کمال مبرند کرده ام این ذکر کرده است
 و تفسیر و آدم است از بخار سیه است بعد از آمدن دارند
 بر رفت بر سر خاتم آورده که تا به تمام امورات بیان شده است



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی